

چهارشنبه ۹ نوامبر ۲۰۱۶

حمید انوری

میگویند! میگوئیم...

قسمت دوم

قرار معلوم آنچه در قسمت اول این سلسله تذکر داده شده بود مبنی بر اینکه "اگر در خانه کس است..."، جامه عمل نپوشید، در خانه کس نبود و یک حرف هم بسنده نشد و این سلسله دنباله دار گردید. لازم به تذکر دیده می شود که در این سلسله عفت کلام و حرمت قلم همچنان نگهداشته می شود، هرچند طرف مقابل با زیرپا کردن آن تلاش کند ما را به کجراه کشاند، با اعتقاد بر اینکه از کوزه همان تراود که در آن است. و اینک دنباله ماجرا:

میگویند: [I] اکادمیسین دستگیر پنجشیری در کتاب « ظهور و زوال حزب دیموکراتیک خلق افغانستان » چنین مینویسند: « کمیته تدارک اول یعنی کنگره مؤسس برای نخستین بار در جمال مینه بتاریخ هژده سنبله سال هزار و سه صد و چهل و دو، در خانه کرایبی ببرک دایر شد، غبار با کارمل روی طرح مسایل سازمانی سیاسی اختلاف نظر پیدا کرد و با حشمت خلیل فرزند فرهیخته اش در یازده جدی همان سال کناره گیری نمودند. » [II]

میگوئیم: چه جالب است در قسمت قبلی از ببرک شیداد، این جاسوس بی مقدار روس، تلاش صورت گرفت تا یک نابغه دوران ساخته شود و آنگاهیکه در مورد چرندیات مطرحه شده سند معتبر و قابل قبول خواسته شد، اینک سند آن چرندیات، کتاب (ظهور و زوال...) نوشته کثیف ترین عضو حزب دیموکراتیک خلق، یعنی دستگیر پنجشیری، پیشکش می شود. با جرئت میتوان گفت که اعضای حزب منحلّه دیموکراتیک خلق (خلق - پرچم) بصورت عام و تام از کوچکترین عضو سازمان گرفته تا اعضای کمیته مرکزی و شورای انقلابی و رهبری حزب و...، همه و همه در طول زندگی ننگین شان حتی یکبار هم راست نگفته اند و غیر از دروغ و کذب و جعل و ربا و توطئه و تفتین چیز دیگری در چانته نداشته اند که نداشته اند و با هزاران درد و دریغ که امروز (ظهور و زوال...) به عنوان یک سند معتبر و قابل قبول پیشکش می شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!!!

از جانب دیگر نظر به قواعد و مقررات پذیرفته شده دستور زبان دری، هرگاه از یک کلمه یا یک جمله یک نویسنده دیگر در نوشته خود استفاده میکنیم، مجبوریم تا همان کلمه یا جمله را بین کیمه (" ") جاه داده و منبع آنرا تذکر دهیم تا خوانندگان دانسته شوند کدام نوشته ها و جمله ها و کلمات از نویسنده مضمون نبود و متعلق به یک نویسنده دیگر است، تا در صورت ضرورت به همان منبع مراجعه نموده و حل مطلب نماید، هموطن ما اما در آن نوشته خود این اصل پذیرفته شده را هرگز مراعت نکرده بودند.

میگویند: غبار در حقیقت در برابر ببرک و بقیه اعضا شوروی پرستان حزب خاین کراتیک، حیثیت رسول یک امتی را داشت، که آنهم فرزند برومندش حشمت خلیل بود؟"

میگوئیم: "چه جالب است، جهت اینکه شخصی را که با او سر دشمنی داریم و مورد تائید ما نیست، کوبیده باشیم، حتی از بلند کشیدن یک میهن فروش جاسوس هم ابا نمی ورزیم تا رقیب او را به زیر کشیده باشیم. گویا زنده یاد "غبار" فقط یک امت داشته است که آنهم فرزندشان بوده است و ببرک شیاد، خلق خدا را با خود داشته و رسول هزاران امتی بوده است. اما چه خوش که از آن جمع خائن "غبار" فقط فرزند خود را باخود داشته است. در آن جمع مورد نظر، شخصیت های شناخته شده و خوش نام دیگر هم حضور داشته اند که یک یک آن مجلس و آن گردهم آئی را ترک کرده اند. پس از نظر نویسنده آن شخصیت ها باید رسول بی امت بوده باشند.

میگویند: "تکرار میکنم که آیا شخصیت های ملیگرایی مانند استاد پژواک، دکتر علی احمد خان پوپل، دکتر صاحب حامد و یا سردار صاحب نعیم خان حاضر میشدند که حتی برای یک ساعت و تنها برای دعوت چای و نه بمنظور مذاکرات سیاسی بخانه ببرک ملعون بروند؟"

میگوئیم: "در مورد احتمال تماس آن شخصیت های محترم که در فوق از آنها نام برده شده است، با ببرک شیاد، هیچ دلیلی نمی بینم تا اظهار نظر نمایم، چون خارج از موضوع بوده و در حقیقت یک کژ بحثی است، اما بودند یک تعداد شخصیت های مستقل و شناخته شده افغان که در همان جلسات مورد نظر شرکت داشتند و بعد یک یک آنرا ترک کردند و نیز نباید فراموش کرد که ببرک شیاد پرورده ارگ سلطنتی بوده است و نیز با شهید سردار محمد داوود ارتباطات تنگاتنگی داشته است.

"... ببرک کارمل در شماره (۵) جریده ولسی جرگه چنان از واجب الاحترام بودن شاه سخنان را به رشته تحریر در آورد که واجب الاحترام متن مندرجه قانون اساسی راجع به شاه و مقام سلطنت خیلی ها از آن کوتاهی میکرد. بدینصورت این شارلتان بزرگ و وطنفروش شماره یک بعد ها خود را مقرب به شاه نموده و توانست یک دستش را از آستین محمد داود و دست دیگرش را از آستین پادشاه به بیرون در آورد. او توانست به سر سفره یا خوان سلطنتی چمپاته بزند و از آن تناول نماید..." - کتاب (داستانهای چند از تاریخ سیاسی افغانستان - نوشته زنده یاد(خیر محمد بابیگان) - صفحه ۸۲ - پاراگراف اخیر

این نقل قول جہتی آورده شد که نشان میدهد ارتباطات ببرک شیاد حتی تا ارگ سلطنتی و صدارت نیز می رسیده است و این حقیقت تلخ را همه خوب میدانند، پس چرا باید فقط روانشاد "غبار" را محکوم کرد و دیگران را نادیده گرفت.

میگویند: "... کتاب گلهای که در جهنم میرویند و آن را غبار این نابغه دهر در کتاب خود عینا به نام خسر بره خود قلمداد نموده، درج کرده است،..."

میگوئیم: "انسان جایز الخطاست، حتی پیغمبر اسلام هم از این قاعده خارج بوده نمی تواند و هیچ کس نگفته و نه نوشته است که زنده یاد غبار (نابغه) بوده است و عاری از اشتباه و سهو و خطا، اما به تحقیق که یک مبارز نترس و یک مؤرخ تسلیم ناپذیر بوده است که در بدترین شرایط امنیتی و تهدید و تخویف و زندان و شکنجه و تبعید و...، کتاب با ارزش (افغانستان در مسیر تاریخ) را برای مردم افغانستان به یادگار گذاشت.

اینکه روانشاد غبار در محفل مراسم تجلیل چند هزار ساله ایران در وقت سلطنت رضا شاه صغیر شرکت نکرد و علت شرکت نکردن شان بصورت بسیار مضحک و طفلانه تذکر داده شده، باید نخست از خود سوال کرد که چرا زنده یاد غبار به آن محفل سلطنتی ایران دعوت شده بودند و دوم هم اینکه غبار بزرگ با آن طرز تفکر ملی و مردمی خود چگونه میتوانست در صورت دعوت به چنان دعوت شاهانه به خود بقبولاند که در چنان محفلی و در چنان شرایطی اشتراک نماید.

میگویند: "... غبار توبه نامه نوشت و..."

میگوئیم: " در قسمت نخست این سلسله در مورد این ادعای پوچ و عاری از حقیقت، سند معتبر و قابل قبول مطالبه کردیم، اما چون سندی وجود نداشت، خاموشی اختیار شد، اما برای فعلاً ما یک سند ارائه میکنیم که همچو ادعای پوچ جز یک تبلیغات میان خالی، حقیقتی در خود ندارد.

["... سوال چنین بود که میگویند شما در اثر انتخابات دوره هشتم شورای ملی محبوس شده بودید، برای حکومت سردار محمد داود توبه نامه داده اید و این نشان میدهد که در مبارزه خود اظهار ضعف کرده اید..."]

... ولی غبار با رشادت جواب داد که این سوال ساختگی بوده و حقیقت ندارد من در زندگی خود به کسی سر خم نکرده و توبه نامه نداده ام و در عقاید سیاسی خود استوار می باشم..."] - همان منبع بالا صفحه ۳۲ زیر عنوان جانبی(بیانی چند در رد اتهامات نابجای عبدالحمید مبارز

در همین کتاب و در صفحه بعدی تحت نمبر ۳ چنین می خوانیم:

"۳- من هیچگاه و هرگز نمیخواستم که جمله ای چون "دادن توبه نامه" را در جملات معترضه ام بگنجانم، گرچه شایعات استخبارات دولتی و عمال مرتجع دولت به همین مضمون بود که مبارز صاحب حسب عادت آنرا تکرار نموده است، زیرا این جمله شامل حال نزدیکترین دوستانم که یکجا با آقای غبار از محبس رهائی یافته بودند می گردید و خودداری از افاده ای چنین جمله یک عمل هوشیارانه بود، باری موضوع سپردن توبه نامه محبوسان سیاسی جهت رهائی از محبس به دولت در نزد کارمندان ضبط احوالات و ردیلتترین مرتجعان وابسطه به خاندان سلطنتی نادرخان آنقدر مهم می باشد که حتی بعد از سقوط سلطنت و بعد از مرگ محبوسان مورد نظر اینگونه موضوعات را بطور غیر مستقیم بگوش روشنفکران کشور زمزمه میکنند، این و آن شخص را نابجا متهم مینمایند تا آنان برای دفاع از خود موضوع را افشاء نمایند..."

اما وا! حسرتا! آن زنده یادان دیگر بین ما نیستند تا از خود دفاع نمایند و تعدادی را عادت بر این است که رفتگان ما را تحقیر و توهین کنند و گویا از چنین کاری لذت میبرند.

ختم قسمت دوم

ادامه دارد...